

محمد نعیم بارز

اول جولای ۲۰۰۹

## بحران انتخابات اخیر ایران سر آغاز سقوط رژیم مذهبی در آنکشور!

اگر در دیموکراسی، مدارا و تسامح به عنوان شیوه تعامل بکار نرود، در هر نظامی ادعای آزادی و دیموکراسی بی مفهوم خواهد بود و چیزی جز یک آرایش ظاهری و زینتی نخواهد بود، که به سرعت ماهیت آن برملا شده به سقوط مواجه میشود.

چنانکه در بناپارتیسم فرانسه که در واقع نوعی دیموکراسی خلقی و مبتنی بر فراندوم های پیاپی بود و یا در فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان که نوعی دیموکراسی معطوف به آمریت اقتدار گرائی و تمامیت خواهی بود و یا دیموکراسی های توده ای چین و شوروی که از آغاز تا انتها مملو از خشونت و دیکتاتوری بودند.

مدارا در دیموکراسی بر خلاف آنچه که از سوی بعضی ها گفته میشود، نافی و ناقض حقیقت نیست، آنچه از سوی تئوری پردازان خشونت، ترویج میشود، که گویی پابندی به مدارا، مساوی با عدم پابندی به دین و مکتب اعتقادی بوده و بگمان آنها مدارا الزاماً ریشه در لاقیدی و بی بند و باری در برابر اصول است، ولی چنین نیست، اصول و حقیقت نسبی است و حقیقت مطلق و مشخصی در جهان وجود ندارد، لذا پیشه کردن خشونت و عدم مدارا، نوعی نا بخردی فلسفی تلقی میشود، زیرا ایدئولوژی حقیقت زاینده خشونت است.

برای درک صحت و سقم ادعاهای دیموکراتیک بودن نظام های دینی مذهبی و ایدئولوژیک لازم است فقط اشاره ای به این نکته داشته باشیم که حد اقل چیزی که باید ملاک عمل در صحنه مدیریت جامعه رعایت گردد و از آن تخطی نشود، اصل انتخاب حاکم بوسیله مردم است و در این انتخاب باید به خواست و رای آزادانه مردم هیچگونه محدودیتی وجود نداشته باشد، در آنصورت مسلماً فرد یا گروهی که بیشترین هوا خواه داشته باشد به حکومت میرسد و مدار اعتبار واقع میشود. اینک آنچه از ابتدائی ترین اصول دیموکراسی یاد شد نگاهی می افکنیم به رژیم ایران و بحران ناشی از انتخابات اخیر ریاست جمهوری در آن کشور:

رژیم مذهبی ایران که در اثر انقلاب و خشونت بوجود آمده است، در آنزمان شرایط طوری بوجود آمده بود که شاه از داخل در برابر بخشی به اصطلاح مردمی قرار گرفته بود، که هم حفظ فرهنگ و سنتهای هزاران ساله را میخواستند و هم رفاه و آسایش زندگی را بسوی اروپا و امریکا، و از سوی دیگر هم رهبران گروه های مذهبی اسلامی و هم گروه های کمونیستی پیرو چین و شوروی با هر نوع پروژه های اقتصادی و اجتماعی شاه مخالفت مینمودند، تا آنجا که بعضاً در جهت بر اندازی رژیم دست به عملیات تروریستی می زدند، در چنین اوضاع شاه مرتکب یکسلسله اشتباهات مهم شد که از داخل و خارج زمینه اغتشاش فراهم گردید، که در اینجا اشارتاً به آن می پردازم:

۱- در کادر رهبری حزب رستاخیز و نهادهای رهبری دولت بیشتر عناصر فرصت طلب و استفاده جو گماشته شده بودند.

۲- شاه، نا متناسب با رشد کند صنعتی شدن جامعه، تقسیم اراضی را براه انداخت که باعث بیکاری صدها هزار دهقان گردید و توده های روستائی سیل آسا به شهرها و بخصوص به شهر تهران رو آوردند، و در نتیجه بزودی به نیروی طرفدار خمینی و بعد بحیث ستون فقرات نیروی سپای پاسداران انقلاب تشیکل یافتند.

۳- یک مقدار پول هنگفتی که قبلاً تحت عنوان اوقاف به امور مذهبی بمصرف میرسید از سوی شاه قطع گردید.

۴ - در آن دوران شاه که بخش عظیمی از تحصیل کرده ها و روشنفکران جهان و منجمله در ایران هوا خواه کمونیزم و پیرو شوروی و چین بحساب می آمدند، شاه بجای برآه انداختن مبارزه مسالمت آمیز و کشاندن آنها به سمت وسوی تفکر دیموکراسی و مسايل ملی، سیاست خشونت آمیز را با آنها در پیش گرفته بود.

۵ - رژیم شاه که در روابط اقتصادی، نظامی و سیاسی متکی به دولت ایالات متحده امریکا و انگلیس بود و در ارتش شاهنشاهی بیش از حد لازم مشاورین امریکائی اعمال نفوذ پیدا کرده بودند، با این وضع شاه برای جلوه دادن ژست بیطرفی خود در سیاست خارجی اش، سفری به شوروی نمود و با عقد دو سه قرار داد و خرید بعضی تجهیزات نظامی پولیسی از جمله موترهای جیب روسی و غیره زمام داران دولت امریکا، انگلیس و دیگر دولتهای غربی را علیه خویش تحریک نمود.

۶ - مریضی که عاید حال شاه شده بود، زمامداران امریکا میدانستند که او بیش از یکی دوسال زنده نخواهد ماند، لذا در فکر جاگزین وی بودند.

۷- در آن زمان که موضعگیری های شاه در سازمان اوپک در بلند بردن و پائین نگهداشتن قیمت نفت رول مهمی داشت، در آخرین مجلس سران اوپک شاه اعلام نمود که ارزش نفت به بیرل (بشکه) دوازده دالر بسیار ناچیز بوده و در آینده می باید قیمت آن تا بیرل یکصد دالر برسد. از اینجا بود که دولت های غربی و حامیان امریکائی شاه سخت تکان خورده از او، رو میگردانند و در آنوقت که "جیمی کارتر" تازه به قصر سفید راه یافته بود نظر برژنسکی را می پذیرد مبنی بر اینکه اگر یک رژیم مذهبی در ایران رویکار آید از یکسو از نفوذ کمونیسم در ایران و منطقه جلوگیری خواهد شد و از سوی دیگر با مذهبی ها سهل تر خواهند توانست قیمت نفت را به نفع خویش پائین نگهدارند.

لذا آنچه به اختصار در بالا گفته شد رژیم شاه نه در اثر فقر و استبداد بلکه در اثر تبلیغات عوام فریبانه گروه های مذهبی و چپی و دخالت آشکار و پنهان دولت های خارجی سقوط کرد و رژیم مذهبی به رهبری آیت الله خمینی جایگزین آن گردید.

در اینجا بیجهت نخواهد بود به مساله انقلاب ایران و اینکه انقلاب چیست اشاره داشته باشیم : در تعریف مختصر انقلاب، گفته شده است « انقلاب در اثر عدم توازن تغییرات اجتماعی پدید می آید، یکی از عوامل اجتماعی تغییر میکند بدون اینکه عوامل دیگر اجتماعی متناظراً یا پی در پی با آن تغییر کنند، از آنجا که عوامل اجتماعی باهم بستگی ضروری دارند، خواه ناخواه تغییرات در یک عامل اجتماعی همراه با تغییرات در عوامل دیگر اجتماعی خواهد بود».

انقلاب و معنائی که امروزه از آن می گیرند، بمعنای نو آوری ، خلاقیت، پیشرفت و یک حرکت باز و بدون خشونت بسوی آینده است، مثلاً از نوع انقلاب مخملی در اوکراین.

اما انقلابی که در ایران رخ داد بمفهوم اصل لغوی آن بوده است، یعنی خود کلمه انقلاب چه در عربی و چه در لاتین ( ولوسیون ) بمعنای بازگشت و ارتجاع است. معنای اصلی انقلاب در لاتین و برای بسیاری از نهضتگران یک بازگشت و ارتجاع بوده است، چنانکه اسلام خودش را در همان آغاز یک انقلاب به عقب میدانست ، بازگشت به ابراهیم ، بازگشت به فطرت.

انقلاب در فرانسه و انقلاب ۱۷ اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب چین از جمله انقلابات خشونتباری بوده اند.

هیتلر هم یک انقلابی بود و خود اقرار میکند که هنر انقلاب سازی را از لنین و انقلاب روسیه یاد گرفته است، روشهای لنین را هیتلر رشد داد که بعداً در دسترس سایر انقلاب سازان قرار گرفت. انقلاب آخندی در ایران نیز شکل انقلاب در روسیه و سایر نقاط بود.

خطر واقعی در نظام های انقلابی بیشتر موقعیست که « دین و ایدئولوژی» و « دیکتاتوری » در وجود یک شخص یا یک حزب (مانند خلافت، امامت در اسلام، یا دیکتاتوری پرولتاریا در کمونیسم متمرکز شوند، در چنین حالت دیموکراسی و رژیم پارلمانی به بن بست میرسد و ضعف خود

را نشان میدهد، البته نه از اینکه دیموکراسی و رژیم پارلمانی و کثرت گرایی بد است بلکه برای اینکه ادیان و ایدئولوژی های استوار بر حقایق واحد، امکان تفاهم و مسئولیت و ترکیب افکار را از بین می برند.

مقصود و هدف یک حکومت آزاد و دیموکراتیک، ترویج هیچ عقیده و دین و ایدئولوژی نیست، بلکه تحکیم و اجرا و تحقق حقوق اولیه انسانی است که همه تجسم و تبلور ارزشهای عالی انسانی اند که از وجود انسان و عظمتش سرچشمه میگیرند.

تاجائیکه در تاریخ دیده شده است، مللی که انقلاب کرده اند، بیشتر ملل عقب افتاده بودند. اول در اروپا کشوری که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کمتر از دیگر ملل اروپایی رشد کرده بود ( روسیه ) بود ، چون بیش از همه اشتیهای انقلابی داشت، انقلاب کرد، اما برای مارکس انقلاب واقعی، انقلابیست که در متری ترین، در تغییر یافته ترین، در فرهنگی ترین و در صنعتی ترین اجتماعات رخ میدهد، مگر در برابر این نظر سوالی پیش کشیده میشود، در صورتیکه جامعه به این چیزها رسیده باشد چه نیاز است به انقلاب و بالاخص انقلاب قهری ؟.

بهرحال پس از انقلاب ایران و روی کار آمدن رژیم آخندی در آن کشور، امریکا و دول غربی دریافتند که در حساب و کتاب شان بروی رهبران مذهبی به خطا رفته اند ، زیرا از همان آغاز حکومت خمینی، پیروانش دیپلمات های سفارت امریکا مقیم ایران را بگروگان گرفتند که در نتیجه روابط ایران با دولت امریکا و دیگر دولت های اروپای غربی رو به تیره گی رفت و هنوز چند صبحی از عمر رژیم نگذشته بود که جنگ با عراق آغاز شد و مدت هشت سال ادامه یافت که رویکار آمدن رژیم آخندی، آیت الله خلخالی ساطور قصابی را بدست گرفته تا توانست طرفداران شاه و دیگر عناصرملی و فهیم جامعه را بقتل رساند.

در یک چنین فضای ترس و وحشت صدها هزار ایرانی مجبور به ترک خانه و کشور خود شدند، که لابد هزاران نیروی فکری و صدها میلیون سرمایه مادی فرار کردند.

سالها طول کشید تا رفته رفته بخش وسیع تحصیل کرده در زمینه های مختلف بوجود آمد و مردم شهر نشین از طریق دسترسی به کتاب، اینترنت و دیگر وسایل اطلاع رسانی به آگاهی لازم رسیدند و تفاوت میان گفتار و کردار اقتدار گرایان مذهبی و مفهوم آزادی، دیموکراسی و عدالت اجتماعی را درک کردند، آنگاه مردم آگاه بسیار هوشیارانه از داخل رژیم، راه رسیدن به آزادی را در پیش گرفتند و قبل از محمود احمدی نژاد شخصیت اصلاح طلبی را بنام محمد خاتمی با بیست میلیون رای خود بمقام ریاست جمهوری رساندند، اما از آنجائیکه به اصطلاح اصول گرایان به سردمداری آیت الله خامنه ای نمی گذاشتند ریفرم ها و اصلاحات خاتمی در زمینه های اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی ببار نشینند، حامیان خاتمی نیز از خاتمی به انتقاد پرداختند که چرا در دفاع از پروژه های خود و حقوق مردم در برابر جناح مخالف به قاطعیت عمل نمیکند، مثلاً در زمان ریاست جمهوری خاتمی قتل های زنجیره ای رخ داد که او نتوانست مسئولین واقعی را شناسائی و مجازات رساند، البته مشکل محمد خاتمی این بود که همه احرمهای قدرت مثل ارتش، پولیس، پاسداران انقلاب ، بسیجی ها و غیره در تحت رهبری خامنه ای قرار داشتند و دارند و هر کدام از این نهاد ها بمثابة حکومت مستقل در داخل دولت بمنافع شخصی وگروهی خود عمل میکنند .

با این وضع چهار سال ریاست جمهوری محمد خاتمی بصورت کجدار و مریز گذشت، بعد از او که احمدی نژاد به حمایت خامنه ای بر ریاست جمهوری رسید، رفتار نابخردانه و خشونتبار او علیه اصلاح طلبان بیشتر گردید و در موضع سیاست خارجی نیز به غیر از چند کشور محدود بقیه با همه دول جهان روابط بسیار بدی را در پیش گرفت، بخصوص علیه اسرائیل و امریکا تا انجا پیش رفت که در زمان جورج بوش هر آن حمله نظامی از سوی اسرائیل و امریکا به ایران محتمل بنظر میرسید.

واقعیت مخالفت خامنه ای با اصلاح طلبان در چیست؟  
دو گونگی رفتار میان اصول گرایان مذهبی و اصلاح طلبان، اساساً مربوط به تحولات درون جامعه است تا تغییرات فکری و سلیقه ای میان شخصیت های مذهبی .

در سالهای که شاه پروژه های را براه انداخته بود و میخواست جامعه عقب مانده متکی به اقتصاد زراعتی و پیشه وری را با سرمایه حاصل از فروش نفت به جامعه صنعتی و مدرن مبدل نماید به علت اینکه هنوز تفکر سنتی در جامعه مسلط بود و مردم درک درستی از پروژه های شاه نداشتند بناءً از او و پروژه هایش حمایت نکردند، روشنفکران چپ از جمله در حزب توده ، راه کاگر، طوفان و غیره هرکدام خواهان راه و رسم روسیه و چین بودند، روشنفکران مذهبی چون مجاهدین خلق با قرائت جدیدی از اسلام میخواستند تحصیل کرده های مذهبی را بدنبال خود کشانده و با پیش کشیدن شعار های انقلاب اسلامی قدرت سیاسی را بدست آرند، رهبران مذهبی سنتی چون آیت الله خمینی ، بهشتی ، هاشمی رفسنجانی و دیگران که نفوذ دیرینه تاریخی در میان ملیونها مردم عادی داشتند از موجی که در مخالفت علیه رژیم شاه بوجود آمده بود توانستند همه را بدنباله رو خود مبدل نمایند که نتیجتاً موفق هم شدند و در راس قدرت قرار گرفتند.

حالا پس از گذشت سی سال مثلیکه ستاره اقبال رژیم جمهوری اسلامی رو به افول است، دیگر توانایی و قابلیت تحمل ریفورم های مدرن، بخصوص از لحاظ سیاسی را رژیم مذهبی ندارد، اکنون بر اساس شگافی که بین سنت و مدرنیسم بوجود آمده، نیرو های سنتی خود را در مقابل دست آورد های مدرنیسم دیده و احساس بی آیندگی می کنند و به عنوان یک میکانیسم جبرانی یا دفاعی از زور کار گرفته به خشونت و ترور متوسل می شوند تا از وقوع سقوط خود جلوگیری کرده موقعیت خویش را حفظ نمایند.

البته این رفتار حالت خاص جامعه ایران نیست، در جهان سوم تاهمین اواخر هنوز در اثر استبداد و خشونت، افراد آگاه حق بیان واقعیت ها و دفاع از حقوق خود را ندارند زیرا مذهب و سنت بالاترین مقام را داراست و کسی جرئت بمصاف رفتن آنها در خود نمی بیند، در نواحی و سبک سنتی مشهود چه در ده و چه در شهرهای بزرگ هنوز بسیار خصوصیات عمده زندگی به سبک سنتی مشهود است ، حتی کسان زیادی که مدرن شده اند با آنها غالباً زیر پوشش آداب و شیوه همان طرز تفکر و سلیقه سنتی عمل میکنند.

در اروپا هم رشد سیاسی، آزادی و دیموکراسی و مدرنیسم باگذشت قرنهای دراز بوجود آمد، اما وقتی سیاست تغییر کرد، اسلوب زندگی سنتی نیز شکل دیگر بخود گرفت و آهسته آهسته در اثر رشد هرچه بیشتر صنعت و تجارت و اندیشه های فلسفی و مبارزات همه جانبه فرهنگی و هنری سنتها و آداب کهن و مانع ترقی رنگ باختند ، فرسایش پیدا کردند و بالاخره پاره از آن در الگوی جدید زندگی جذب شدند.

خوشبختانه در دنیای امروز مساله جهانی شدن در همه زمینه ها شکل عملی را بخود گرفته است، دیگر هیچ کشوری نمیتواند با ایجاد دیوار چین بدور خود، خود را از تاثیرات و تحولات جهان بدور نگهدارد، و این همبستگی با معترضین به مساله انتخابات ایران را در اروپا و امریکا دیدیم،

متأسفانه بعضی ایرانی ها در مورد بحرانی که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران روی داد، در تبلیغات خود میگفتند، همه آخذها دارای یک نوع تفکر اند و ضرب المثلی را بیان میکردند که «همه سر و ته ای یک کرباس اند» نمیدانم چرا واقعیتها را نمی بینند و نمیدانند که همه یکنوع فکر نمیکند و هرچیز و هر انسان در تغییر است مذهبی ها نیز باهم فرق دارند، مثلاً احمد خاتمی امام نماز جمعه تهران بحیث تند روترین آخذ با محمد خاتمی رئیس جمهور پیشین اصلاح طلب، در دو قطب مخالف قرار دارند، احمد خاتمی در نماز جمعه روز ۲۶ - ۶ - ۲۰۰۹ گفت «هر کی با خامنه ای مخالفت کند، مخالفت با خدا میکند» و به ادامه این سخنان فتوی صادر کرد که می باید میرحسین موسوی به عنوان عامل اغتشاش بقتل رسد و در مقابل محمد خاتمی از میر حسین موسوی و جنبشی به رهبری او قاطعانه دفاع میکرد و همینطور هزاران شخصیت مذهبی و غیرمذهبی دیگر.

بعضی از چپی های ایرانی مقیم اروپا و امریکا سخن را بجای رساندند که حرکت اعتراضی آرام مردم را نسبت به تقلب بزرگ صحیح میدانستند و میگفتند، از طریق مسالمت کار بجائی نمیرسد و اصلاحات ممکن نیست، اگر مردم میخواهند به آزادی و ترقی برسند باید سلاح گیرند و با مبارزه مسلحانه رژیم را براندازند .

از همه مضحکتر اینکه بعضی چپی ها با بدست گرفتن عکسی از مارکس به عقب سفارت ایران در کانادا رفته شعار مرده باد و زنده باسردادند و با افراد پیرو گروه های دیگر به بحث و جدال پرداختند، معلوم است که اینگونه چپی های ایرانی و افغان، با گذشت سی سال و فروپاشی نظام های کمونیستی در سراسر جهان هیچ تحول فکری نکرده اند و کماکان در لاک فکری گذشته خود باقی مانده اند بجای دفاع از موضع جنبش ملی و دیموکراتیک مردم، مواضع ایدئولوژیکی خود را با زنده باد کارگران، مرگ بر امپریالیزم امریکا و غیره بیان میداشتند، باید در هر زمان اولویتها را شناخت.

من در اینجا بار دیگر میخواهم بخاطر همین برخورد های تفرقه افکن و بسیار بیجا و بی ربط ، از یک انقلاب خشونتبار و یک انقلاب مسالمت آمیز نمونه بیاورم تا معلوم شود که کدام بهتر است : اول - انقلاب ۱۹۱۷ بلشویکها یا کمونیستها در روسیه ، که از زمان لنین تا گر باچف میلیونها انسان را بقتل رساندند ، زندانی کردند و شکنجه نمودند ولی همه میدانند که تا امروز در حد هیچ یک از کشور های اروپای غربی آزادی و سطح زندگی مادی مردم در آنجا ارتقا و بهبود نیافته است.

دوم - سلطنت مطلقه انگلستان، پس از انقلاب مسالمت آمیز و شکوهمند در سال ۱۶۵۰ میلادی که به سلطنت مشروطه مبدل شد، مشروطیتی که اقتدار شاه را بوسیله پارلمان محدود و مشروط نمود، میدانیم که مردم آن زودتر و بیشتر از مردم هرکشوردیگری به آزادی و ترقی نایل آمد.

مقصد از ذکر مختصر دونمونه بالا اینست که مردم آگاه هرکشوری میتوانند بدون انقلاب قهری و خونریزی به آزادی و ترقی دست یابند، اگر مردم ایران در زمان شاه آگاهی لازم را نداشتند و نمیدانستند که چه میخواهند و صرف شعار مرگ برشاه را سر میدادند ، امروز تحصیل کرده ها، به کمیت و کیفیت بالائی رسیده اند و همین طور میلیونها زن و مرد، کارمند، کارگر، پیشه ور، و حتی بخشی وسیع از رهبران دینی مذهبی تغییر کرده اند و در یافته اند که چگونه بدون دست بردن به سلاح بصورت مسالمت آمیز، آرام و گام بگام در نهایت از طریق همین گونه مبارزات خیا بانی و سردادن شعار های شبانه از بام های خانه های شان و سخن رانی در مساجد میتوانند رژیم را به عقب نشینی وادارند و اگر دیدیم که خامنه ای و شورای نگهبان تحت نفوذ وی بیشرمانه به نفع محمود احمدی نژاد فیصله و حکم صادر کردند، فکر نشود که هیچ چیز تغییر نکرد و جنبش برای همیشه بخاموشی خواهد رفت، نخیر رویدادی که در اثر تقلب بزرگ در انتخابات صورت گرفت نقطه عطفی بوده است در تاریخ سی سال اخیر ایران ، مثلاً:

۱ - اعتراضات خیابانی صدها هزار مردم آگاه شهر تهران در برابر خیانت رژیم مذهبی حرکت بسیار شکوهمند و بی سابقه بوده است.

۲ - چهره واقعی خامنه ای که تا قبل از این نزد مردم بسیار مغشوش و نا شناخته بود، در این جریان بحیث بزرگترین فرد ریاکار، دروغگو ، متقلب، عقبگرا و دیکتاتور کاملاً آشکار و هویدا گردید.

۳ - باور همه مردم نسبت به ادعای جمهوریت بی اعتبار شد و مردم دریافتند که رژیم آخندی حتی در بین خود هم رعایت آزادی و عدالت را نمیکند.

۴ - سرانجام مردم ایران برای اولین بار قدسیت رهبری مذهبی و سیاسی را شکستند و شعار مرگ بر دیکتاتور را سر دادند، که تغییر آنهمه باورهای کاذب گذشته چیز ساده و آسان نبود و مردمیکه تا این حد به آگاهی رسیده باشد و از خود شجاعت و شهامت نشان بدهد مطمئناً میتوان گفت بعد از این در برابر استبداد و بی عدالتی سکوت و خاموشی دائمی اختیار نخواهند کرد بلکه با ابزار های تازه باز هم بمیدان خواهند آمد و تا پیروزی کامل بمبارزه ادامه خواهند داد. پاریس ۲۹ - ۶ - ۲۰۰۹